

# مطبوعات بیگانه

## ایران

بقلم : ان - ك . س . لمبتون

نقل از مجله انجمن سلطنتی آسیای مرکزی چاپ لندن (شماره ژانویه ۱۹۴۴ . م .)

—۲—

البته تنها احتیاج سیاسی نبود که محرک قبول تمدن مغرب زمین گردید زیرا تماس با مغرب ضمناً باعث شده بود که طبقه روشن فکر بیدار شود و این نیز محرک دیگری بشمار میرفت بنابراین از یکطرف دولت در اثر پیش آمدهای سیاسی اتخاذ روش فنی اروپا را مطلوب میدانست و از طرف دیگر طبقه روشن فکر که با آزادی افکار در مغرب زمین پی برده و میدانست که فرصت های بیشتری برای پیشرفت و همچنین برای ترقیات مادی موجود است خواهان تمدن غرب گردیده بود اشتیاق جدید طبقه روشن فکر بترقیات مادی بطور کلی باعث گردید که طبقه مذکور علاقه خود را بیشتر متوجه امور دنیوی نماید و حال آنکه در قرون اولیه و اواسط عصر اسلامی تمایل آنان رویهمرفته با امور مذهبی معطوف بود این نهضت برای قبول تمدن مغرب در بین طبقه روشن فکر رفته رفته قوت گرفت و پیشرفت آن را دایر شدن مطبوعات در ایران تسهیل نمود اولین روزنامه بزبان فارسی در سال ۱۸۱۶ میلادی در تبریز منتشر گردید در بین سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۱۱ یعنی بلافاصله پس از اعطای قانون اساسی دائره انتشار مطبوعات فوق العاده وسیع شد در این جا بیفایده نیست اشاره شود که توسعه نامه نگاری در اوایل مشروطیت بی شباهت بتوسعه آن بعد از استعفای رضا شاه در سال ۱۹۴۱ نمیباشد . عامل مؤثر دیگری در پیشرفت نهضت نامبرده تأسیس مدرسه دارالفنون بود این مدرسه در سال ۱۸۵۱ میلادی در تهران تأسیس گردید و در آن علوم اروپائی تدریس میشد نتیجه نهائی حوادث مذکور جنبش طبقات متوسط برضد طبقه ممتازه مالکین بود که بالاخره منجر با آزادی طبقات نامبرده و منحل شدن آنان در طبقه حاکمه گردید .

تصور می رود در دوره ای که منجر با اعلام مشروطیت در سال ۱۸۰۶ میلادی گردید و چند سالی بعد از آن از یکطرف دولت نتوانست با اهمیت موجبات نهضت ترقی خواهانه روشن فکران و ضرورت نهضت مزبور پی ببرد و از طرف دیگر طبقه مذکور که خواهان تمدن غرب بود نتوانست مفهومی کامل آنرا درک نماید ظاهراً دولت عناصر ترقی خواه را بمنزله مشتکی انقلابی مودی تلقی میکرد و بالاخره وقتی که مجبور شد برای آنان امتیازاتی قائل شود گویا چنین گمان کرد که میتواند آنها را با تغییرات ظاهری قانع نماید در این جا نیز ذکر این نکته شاید قابل توجه باشد که بعد از استعفای رضاشاه هم حال بدین منوال بود زیرا باز دولت در مقابل تقاضای ملت که خواهان حکومت دموکراسی بود فقط اسماً مزایائی برای مردم قائل گردید از طرف دیگر طبقه روشنفکر هم گویا تصور نموده بود که فقط با تغییر نوع حکومت میتواند خود را بپایه ترقیات مغرب زمینی

ها برساند. ترقیات مادی و معنوی مغرب زمین که این طبقه را شیفته خود ساخته و تعلق خاطر بی در آنان ایجاد کرده بود در این موقع تصور میرفت که در ممالک دموکراسی باوج خود رسیده است بنابراین طبقه منورالفکر ظاهراً چنین فرض نموده بود که با تغییر حکومت از استبداد بشروطه مزایای مادی ترقیات مغرب زمین خود بخود برای ایشان حاصل میسر گردد غافل از اینکه هم حکومت های دموکراسی غرب و هم ترقیات معنوی و مادی که در تحت لوای آنها برای ملل مغرب زمین دست داده بود حاصل عمل يك دوره بسیار طولانی و نتیجه مدت‌ها آزمایش بوده است. بنابراین وقتیکه مظفرالدین شاه بالاخره در سال ۱۹۰۶ مجبور گردید که قانون اساسی را بملت اعطا نماید تصور میرفت که متعاقب آن ترقی خود بخود حاصل گردد و چون ترقی منظور حاصل نشد طبیعتاً مردم خامی خیالات خود را دریافته و از وضعیت فوق العاده سرخوردند در این جا هم باز متذکر میشود که نظیر همین کیفیت پس از استعفای رضاشاه روی داد زیراملت دید که باوجود برقراری حکومتی که دموکراسی نامیده میشد یکبار دیگر در مقابل حقایق تلخ زندگی قرار گرفته و بی اساس بودن خیالات خوش را در میدان عمل درک نمود. البته اگر ایران پس از ۱۹۰۶ مدتی روی صلح و آرامش دیده بود شاید میتواندست تعدیلات لازمه را در اوضاع بعمل آورده و خود را برای استفاده از يك حکومت مشروطه دموکراسی آماده نماید ولی يك چنین آرامشی نصیب آن کشور نگردید زیرا رقابت روس و انگلیس در آسیا اوضاع سیاسی ایران را همواره مختل و امور حکومت ملی را دچار تزلزل مینمود از ۱۹۰۷ بعد گویا روسیه تزاری تمعد داشت باینکه حکومت مرکزی ایران را ضعیف نماید این امر خواهی نخواهی در سیاست داخلی ایران تفرقه‌ای بین اشخاصی که برای چاره جوئی بدولت روس یا انگلیس رو میآوردند تولید نمود بعلاوه وقتی که جنگ بین الملل شروع شد ایران عرصه کارزار ارتش سه دولت متخاصم و میدان تحریکات سیاسی بی‌پایان گردید بنابراین اگر با اوضاع مذکور حکومت جدید التأمین مشروطه نتوانست موقعیتی حاصل نماید و آزادی سیاسی جدید الحصول بتدریج مبدل بافسار کسبختگی گردید جای تعجب نیست.

در اثر هرج و مرجی که در سالهای متعاقب جنگ بین‌الملل در ایران ادامه داشت قیافه رضا شاه نمودار گشت رضا شاه از سال ۱۹۲۲ که بسمت نخست وزیری انتخاب شد و در ضمن مقام وزارت جنگ را هم که از سال ۱۹۲۱ احراز کرده بود خود بمهده گرفت در واقع فرمانروای ایران بود تا آنکه تاج و تخت ایران در دسامبر ۱۹۲۵ رسماً بوی تقویض گردید. مخالفت حقیقی و یا رسمی با روی کار آمدن رضاشاه اندک بود زیرا طبقه روشنفکر در اثر تجربه خود از حکومت مشروطه سرخورده و مردم از ناامنی و هرج و مرج خسته شده بودند جدیت رضاشاه اعاده امنیت را نوید میداد و این چیزی بود که بدون شك توده مردم بطور کلی خواهان آن بودند رضاشاه که سابقاً رضاخان نامیده میشد در نتیجه اوضاعی بزمآمداری رسید که شاید ایجاد مینمود یکنوع دیکتاتوری نظامی در ایران بر قرار گردد رضا شاه برخلاف سلاطین قاجاریه که نتوانستند بلزوم اعطای مزایای حقیقی بمناصرت ترقیخواه کشور بی ببرند و فقط اسماً امتیازاتی برای آنها قائل

گردیدند چنین تشخیص داد که تنها از راه موافقت با امیال طبقه روشن فکر دایر قبول تمدن غرب در ایران میتواند مقام خود را حفظ نماید با وجود سرخوردگی طبقه مذکور از حکومت دمکراسی که حال آنرا یکنوع افسار کسبختگی میدانستند آرزوی آنان برای ترقیات مادی هنوز قسوی بود بنا بر این رضا شاه هر چند در حقیقت حکومت دیکتاتوری برقرار نمود معیناً صورت ظاهر حکومت مشروطه را حفظ کرده برای متجدد نمودن و آشنا کردن ملت بتمدن غرب دامن همت بر کمر زد و شکمی نیست که در زمان سلطنت وی در این راه پیشرفت های زیادی نصیب ملت ایران گردید، خطوط ارتباطیه اصلاح و خط آهن سراسری ایران از بحر خزر تا خلیج فارس ساخته شد صنایع توسعه یافت و کارخانه هائی دایر گردید، اصلاحات قضائی انجام پذیرفت، کابینتولاسیون الغاء گردید پاره ای اصلاحات فرهنگی بعمل آمد و دانشجویانی بفرنگستان اعزام گردیدند حجاب رفع شد و ارتش ایران از روی ارتشهای مغرب زمین توسعه یافت البته در بعضی موارد این اصلاحات بدون توجه باحتیاجات اقتصادی کشور انجام می گردید و پایه صحیحی برای آنها ریخته نمی شد ولی این موضوع خارج از بحث ما میباشد و آنچه که میخوایم نظرشوندگان محترم را بدان جلب نمایم این است که این نهضت تجدد خواهی آرزو و احتیاجات طبقه روشن فکر را ولو بظاهر هم بود بر آورد. از این راه یعنی از راه موافقت با امیال یک طبقه از افراد که بالقوه در امور کشور مؤثر بودند رضاشاه موفق گردید اقتداری بدست آورد که بتواند اراده خود را بر ملت تحمیل نماید رضا شاه همین که تشخیص داد که فقط بوسیله تأثیر در افکار مردم نمیتوان توده را تحت اقتیاد در آورد همان اختیاراتی را که با اغوا از ملت گرفته بود برای ایجاد سائلی بکار برد تا بکمک آن افکار عمومی را احاطه کرده تحت تأثیر در آورد و در این راه موفقیت زیادی نصیب وی گردید. با مرور زمان دیکتاتوری رضاشاه رفته رفته سخت تر میشد و آزادی افراد را محدود تر مینمود از یک طرف ملت بالاخره از کلیه فرصت هائی که برای کارهای مؤثر و مفید و اجتماعی داشت محروم گردید و از طرف دیگر دیکتاتور ایران اقتداری را که بدست آورده بود برای تحصیل قدرت و ثروت زیادتری مصروف مینمود بدبختی ایران در این بود که تا موقعیکه رضاشاه روی کار آمد عناصر صالح یاد نگرفته بودند که طبقات مفسده جو را اداره نمایند و نتیجه این شد که رضا شاه با دست طبقه اخیر موفق بحفظ مقام خود گردید و چون متأسفانه قضاوت سیاسی ملت ایران تا آن تاریخ بواسطه عدم تجربه کافی توسعه نیافته بود مسلماً این نقص نیز در دیکتاتوری منعکس گشته و در برقراری آن تأثیر داشته است جای تردید نیست که روی کار آمدن رضاشاه و موفقیت وی بحفظ مقام خود منوط بعوامل خارجی نیز بوده است. مناسبات و رقابت روس و انگلیس رسیدن رضا شاه را بزمامداری تسریع نمود و عقیده نادرست ولی عمومی مبنی بر اینکه رضاشاه آلت و برگزیده دولت انگلیس بوده و بنا بر این انگلیسها با هر گونه اقدامی برای برکنار کردن و یا محدود نمودن اختیارات او مخالفت خواهند ورزید نیز عامل مؤثری در حفظ مقام وی بوده است باوجود همه اینها علت اصلی رسیدن رضا شاه بزمامداری ایران و توانائی وی در حفظ آن مقام همانا عواملی بود

که در اثر اوضاع داخلی کشور عدم صلاحیت و رشد سیاسی ملت و زرد خورد های خونین تولید گشته و مانع از این میبود که مردم بمقتور مقاومت با تمذیبات طاقت فرسا بطور مؤثری باهم تشریک مساعی نمایند.

شاید بتوان گفت که دوران رضاشاه بمنزله جریمه ای بود که ایران برای تأخیر ناروائی که در انجام تغییرات و اصلاحات لازمه جهت امکان ورود در جامعه غرب بشکل يك « اتا ناسیونال » بایستی تحمل نماید. در سالهای اول بعد از ۱۹۲۰ وضع ایران مساعد آن بود که یکنفر بتواند در آنجا قدرت سیاسی مطلقى بدست آورده و پاره ای تغییرات اجتماعی را که بایستی بنجوى از انحاء عملی گردد و در نتیجه اختلاف نظر بین طبقات و احزاب مختلف انجام آن داوطلبانه میسر نمیشد بدون گفتگوی زیاد بانجام رساند.

بطوریکه خاطر نشان گردید رضاشاه پیشرفت تمدن غرب را در ایران تسریع کرد و تا اندازه ای ایجاد وحدت نمود ولی بمحض مترازل شدن بنیاد رژیم او سطحی بودن آن وحدت ظاهر گشت در اینجا هم باز نظر بنده این است که انجام تغییرات بوسیله اعمال زور در زمان رضاشاه لازمه اش همین جریمه بود که بمحض کوتاه شدن دست وی از کار بنائی که بوجود آورده بود نیز سقوط نماید بهر حال ایران باز رو بهرج و مرج رفت باوجود ترقیبات ظاهری که در زمان رضاشاه نصیب ایران گردیده و با آنکه ایران بنقش جدید خود بعنوان يك « اتا ناسیونال » متملق بجامعه غرب آسناتر گشته بود معیناً هنوز يك بایه صحیحی برای زندگی جدید خود بنانموده و نتوانسته که اصول جامعه غرب و روش باستانی خود را بایکدیگر ترکیب و از ما حاصل آن استفاده نماید خلاصه وضع ایران مانند خانه ای بود که اشیاء قدیمی آنر دور ریخته بدون اینکه چیز واقعی بجای آنها گذاشته باشند رضاشاه نتوانسته بود وضعی ایجاد نماید که مردم بتوانند استعداد خود را بی شایه در راه فعالیت های مؤثر و مفید اجتماعی بکار اندازند در زمان سلطنت او مردم از مداخله در امور اجتماعی و سیاسی معروم بودند و هیچ راهی برای افراد در این زمینه باز نبود تا بتوانند آرزوهای خود را عملی کرده استعداد خود را در آن مصروف دارند این وضع طبایع حساس را بیشتر خموده ولى آنهاثیکه زیاد حساس نبودند خود را مشغول و رفته رفته هم خود را کاملاً مصروف کسب مال نمودند بدیهی است نتیجه حتمی الوقوع این وضع تنزل سطح اخلاقی بود و بنابراین چون رضا شاه رفت و رژیم تو خالی او هم بارفتن وی سقوط نمود فقط يك خلاً معنوی باقی ماند.

البته دوران انصاف است که مسئولیت ایجاد این خلأ را تماماً متوجه رضاشاه بکنیم بطوریکه قبلاً متذکر گردید پیش از سلطنت رضا شاه تماس ایران با مغرب زمین يك هیچان اجتماعی و تا حدی هم يك شکنتجه معنوی تولید نموده بود که باوجود اینکه بظاهر آشکار نبود در باطن امر حقیقت داشت.

عدم موفقیت در حل این مسئله منجر بروی کار آمدن رضا شاه و ایجاد خلاه مذکور گردید جنبش هائی که چندین سال زیر جلی بعمل میآمد در اواخر سلطنت رضا شاه بیشتر بارز شد و پس از

استعفای وی رنج نهائی اجتماعی که کشور گرفتار آن بود کاملاً آشکار گردید در زمان سلطنت رضاشاه برای فرار از این وضع که از طرفی در اثر پراکندگی مشخصات معنوی موروثی ایران و از طرف دیگر بواسطه تماس با باختر زمین غیرقابل تحمل شده بود اقدامی بعمل آمد. در ایران تمایلات کهنه پرستی و ابداع پرستی افراطی هر دو موجود است و احتمالاً تمایل از نوع دوم قویتر میباشد.

پرفسور «توین بی» چنین متذکر گردیده که مختصات ابداع پرستی افراطی فی حد ذاته همان اصول «توتالیترا» بوده و ترک طرز باستانی لباس منجر بیک انقلاب عمومی در آداب میگردد و مشارالیه مینویسد که «ابداع پرستی افراطی همینکه در چیزهای بی اهمیت مانند تفریحات و طرز لباس جامعه ای رسوخ نمود ممکن است بواسطه مسری بودنش دیر یا زود احترام مذهب را از بین ببرد و لسی نهصت ابداع پرستی در پیشرفت موفقیت آمیز خود از استحکامات قلعه روح که گذشت بایستی از مناطق سیاسی و دنیوی هم که در سر راه آن میباشد عبور نماید». در ایران این مراحل در زمان سلطنت رضاشاه طی گردید وقتی که رضاشاه حکم کرد که مردم طرز لباس خود را تغییر دهند یقیناً از تغییرات مهمی که ناگزیر متعاقب آن روی میداد و همچنین از تأثیر مهمی که این موضوع در پیشرفت سیاست وی مبنی بر قبول تمدن غرب داشت آگاه بود تغییر لباس در حقیقت علامت ظاهری ورود ایران در عالم غرب بود این امر منجر بوقایع دیگری گردید. تغییر لباس از لحاظ تغییر کلاه خود یک حمله بر مذهب بود رضا شاه در بادی امر مثل مصطفی کمال تشد بیش زلفت زیرا ابتدا کلاه پهلوی را باب نمود و این کلاه ترکیبی از شکل کلاه سابق ایران و کلاه فرنگی بود در حالیکه کلاه تمام لبه که ترکها مجبور باستعمال آن شدند مانع از این بود که اشخاص مؤمن با آن بطرز دیرینه خود نماز بخوانند بهر حال طولی نکشید که کلاه پهلوی تبدیل بکلاه تمام لبه فرنگی گردید. در این ضمن هم از اختیارات روحانیون مرتباً کاسته میشد و این خود قسمتی از مبارزه در راه تمدن غرب بشمار میرفت بالاخره در سال ۱۹۲۶ یکی از قدمهای بسیار مهم و مؤثر در راه غربی مآب کردن ایران برداشته شد که عبارت از رفع حجاب بود. در امر اداره امور کشور هم تغییرات مشابهی بعمل آمد. تقسیم کشور به استانها که در اواخر سلطنت رضاشاه و از لحاظ سازمان اداری و جانشین تقسیمات ایالتی قدیمی که دارای نام ابا و اجدادی خود بودند گردید نیز بدون تردید وسیله ای بود تا خاطره ایالات تاریخی و سوابق استقلال محلی آنها و اختلافاتی که از لحاظ مشخصات خود با یکدیگر داشتند از بین رفته و وحدت شکلی که منظور رضاشاه بود در سراسر کشور تقویت گردد مسلم است کشوری مانند ایران در زمان رضاشاه که حس ملیت در آن کاملاً برانگیخته شده بود تنگ داشت از اینکه فرهنگش مدیون جامعه ای باشد که سابقاً خود جزئی از آن بوده است در عصر سلطنت رضا شاه تمایلی در ایران بوجود آمد که شاید تا زمان استعفای او از تاج و تخت ایران بحدی که وی آرزوی آنرا داشت نرسید این تمایل عبارت از این بود که فرهنگ ایران را بصورتی در آورند که فرهنگ ملی شناخته شود در این مورد ایران بین دو خطر کهنه پرستی و ابداع پرستی افراطی گیر کرده بود

در قسمت زبان اقداماتی بعمل آمد که لغات عربی را از زبان فارسی خارج کرده و در عوض لغات فارسی قدیم و پهلوی را احیاء نموده و یا لغات جدیدی در ردیف آنها بسازند برای انجام این منظور فرهنگستانی تأسیس گردید و عمده زیادی لغت جدید و یا باصطلاح «واژه‌نو» بجزریان افتاد در اینجا باید خاطر نشان نمود که پس از استعقای رضاشاه ایجاد واژه نو در حقیقت متروک گردیده و فرهنگستان بیشتر هم خود را در راه توسعه روابط فرهنگی ایران با کشورهای بیگانه مصروف میدارد علتی که باعث بی‌نیاز کردن زبان فارسی از لغات عربی گردید اصولاً همان اشتیاق به امحاء آثار تسلط عرب بر ایران بود نه اینکه تصور کرده باشند که ادبیات کلاسیک ایران که قسمتی از سهم الارث فرهنگی ایران از تمدن اسلامی میباشد ارزش خود را از دست داده و بایستی نسل آتی را از شر آن خلاص نمایند زیرا چنانچه این منظور در بین میبود مسلماً يك نهضت مهمی هم برای تبدیل خط عربی بوجود می‌آمد در این مورد هم اقداماتی که رضاشاه بعمل آورد باندازه اقدامات مصطفی کمال در ترکیه نبود راجع به ترکیه پرفسور «توین بی» چنین مینویسد «تبدیل خط عربی بخط لاتین ادبیات قدیم عرب، ایران و عثمانی را بکلی از دست دختران و پسران نسل آتی ترکیه خارج نمود و اگر این تبدیل صورت نگیرد شاید مزه همین ادبیات نسل آتی را برضد قبول تمدن غرب در ترکیه که بدست دیکتاتور ترک صورت گرفته است بر میانگینست.

یکی از طرق معمول برای قطع رابطه يك ملتی با گذشته بوجود آوردن يك دوران تازه میباشد. هر چند ایران در تحت زمامداری رضاشاه يك چنین اقدام کلی بعمل نیاورد ولی ترک تدریجی استعمال سال قمری عربی توأم با سال شمسی قدیم خود دلیل بر این است که تمایلی برای قطع رابطه مورد بحث در بین بوده است. بسلاوه این امر حاکی از موفقیت حاصله در حمله بر مذهب نیز میباشد در مورد معماری در عین حالیکه تمایل زیادی بمتروک داشتن سبک محلی و معمول انضاد سبک عربی وجود داشت رغبتی هم برای معماری قدیم باقی بود مثلاً در ساختمانهایی از قبیل عمارت بانگلی در تهران و عمارت شهربانی تهران سعی شده است که سبک معماری هخامنشی را معمول دارند اینها بنظر بنده بعضی از علائم خارجی همان ناراحتی روحی است که ایران هنگامی که در صدد تهیه زمینه تازه ای برای زندگی خود بوده بدان دچار شده است ایران در امور اجتماعی و معنوی آنچه را بارت برده بود رضایت بخش ندانسته و با تقلید محض از نوع حکومت و روش کشور های باختر زمین هم نتوانست که آنها را بطرز شایسته ای تعویض نماید.

بطور خلاصه تسریعی که رضاشاه در قبول تمدن غرب برای ایران بعمل آورد با محدودیت مطلق و بی‌سابقه آزادی افراد توأم بود و در نتیجه يك حس حرمان و بی‌تکلیفی در بین طبقات تحصیل کرده ایجاد گردید هر چند مهارت فنی این طبقات فوق‌العاده پیشرفت کرد ولی در عین حال اختیارات ایشان در محیط خود و ایمانشان نسبت بگذرد رو بگاهش گذاشت با افراد کشور این فرصت داده نمیشد که استعداد خود را برای بهبود جامعه بکار انداخته و یا در تجدید حیات کشور سهم مؤثری داشته باشند و اگر هم احياناً چنین فرصتی داده شده بسیار کم بوده و قابل ذکر نمیشد در نتیجه عدم اعتماد بنفس و ضعف اخلاقی رواج یافت و فقط کسانی که اراده قوی داشتند توانستند از انحطاط اخلاقی که در اثر جلوگیری از مبادرت بکارهای مفید حاصل میشود محفوظ بمانند. (بقیه دارد)